

افکار شوپنهاور

ترجمه آقای: ع. لبقوایی

نماینده محترم تبریز

دردهای زندگانی

یگانه مقصد و حاصل دنیا آلام است. اگر منکر این عقیده باشیم مثل این است که اصلا در زندگانی بوجود سبب و مقصدی قائل نیستیم، چه درد ها محوری است که زندگانی بشر گردد این میچرخد. آلام بی پایان که عالم را گرفته مولود فلاکتی است که هم ملازم عمر است و هم سر منزل قافله.

باب دردهای زندگانی در بین مسائلی که شوپنهاور مطرح نموده جزئی است از کل آنها با خواندن این باب پایه فلسفه او بدست نخواهد آمد. لذا برای کسانی که شناسائی بیشتری با تالیفاتش ندارند (قبل از اینکه قسمت های دیگر افکار او تحت عنوان زن - عشق مذهب - سیاست - اخلاق و غیره از نظر خوانندگان بگذرد) توضیحات مختصری لازم آمد. بطور خلاصه افکار شوپنهاور روی این اصل مخصوص بخود اوست که میگوید در عمق اجسام و نباتات و جاندار ها يك جوهر غیر مرئی و ماوراء الطبیعه وجود داشته و آن عبارت است از خواستن (اراده) که یگانه محرك و عامل بقا محسوب میشود و اثرات ظاهری جز ترسیمات و صورتی سطحی نیستند. بیرحمی و شقاوت عنصری است که قهر از این جوهر در سرشت حیوان و انسان جا گرفته و هر گاه تأثیر جامعه و قوای قاهره که از جامعه پدیدار میشود وجود نمیداشت انسان خطرناکترین و بدجنسترین جاندارها میبود. همچنانیکه در ایام توحش و مواقع انقلابات و هرج و مرج کنونی دیده شده است.

این پایه فطری چاره پذیر نیست مگر با رواج دادن ترجم و شفقت و معدوم ساختن نوع بوسیله ریاضت و خودداری از تناسل. نسبت بمذاهب بعض کلماتش زنده بنظر می آید لیکن موافقت یا مخالفت خاصی درباره هیچ مذهب معینی ندارد جز آنکه تنفر نسبت به بنی اسرائیل و يك اعتقاد مخصوص بمذهب بودا که از بعضی جهات سرچشمه افکار اوست. شوپنهاور بطوریکه در قسمتهای دیگر اشاره نموده است مذهب را از نقطه نظر قائده ای که از آن مترتب بوده و نمکی برای زندگانی و جلوگیری از قساوت ذاتی بشر است مؤثر میدانده. همان اصول اساسی که گفته شد در تمام مسائلی که مطرح کرده داخل است اعم از اینکه راجع باخلاق و مذهب باشد یا عشق و سیاست. شوپنهاور در ۱۸۶۰ بدرود زندگانی گفته و توانائی سخن وخامه این فیلسوف نوحه سرا که در عین حال خوشگذران و از مال دنیا بهره مند بود بحدی است که برخی از دانشمندان که با او صحبت و مباحثه میکردند لا اقل تا چند روز تحت اثر بدبینی و اندیشه و وحشت باقی بودند.

دیوانه است آن کسیکه مشقات زندگانی را تصادف و عرض تلتی نماید البته هر واقعه ناگوار را که منفرداً و من حیث هو مشاهده کنیم ظاهراً يك استثناء و تصادف بنظر می آید لیکن از نقطه نظر جمع و ربط زندگانی بشر روی اصل نکبت و بدبختی قرار گرفته است .

در طبع انسان و حیوان مادامیکه اراده و میل با مقاومتی رو برو نباشد زندگانی براحته و بدون اینکه مورد توجه باشد پیش میرود همچنانیکه آب جوی تا وقتیکه دچار مانعی نباشد بارامی و بدون تشویش روان است . انسان فقط وقتی بیدار شده و توجهش جلب میشود که در زندگانی اش اصطکاکي رو داده باشد چه ما با کمال صراحت و فوراً هرچه را که در مقابل عزم ما قیام کرده باشد یعنی هرچه را که مایه عذاب و ناگوار است حس میکنیم . هیچوقت تندرستی را وقتی نمیگذاریم ولی نقطه کوچکی از پا که دچار زحمت کفش باشد مارا آزار می دهد و همچنین کسیکه کلیه کارهایش با کمال نظم و موافق دلخواه پیش میرود مانند شخصی است که بخواب رفته باشد ولی با جزئی اشکال که پیش بیاید بیدار و حواسش پریشان خواهد شد .

سعادت و استراحت منفی و تنها قسمت آلام و عذاب مثبت و سنا براین اصل بر آلام است . در اکثر عقاید ماوراء الطبیعه و مذهبی آلام را منفی شمرده اند - من عقیده یوچتری از این سراغ ندارم و باز میگویم در زندگانی فقط درد ها و گرفتاریها محسوس است و بالتبجیه فقط آلام مثبت است .

کلیه اقسام تلذذات و نیکبختی ها منفی است زیرا اثر و نتیجه آن فقط عبارتست از اسکات يك میل و یا رفع يك زحمت خاصه که انسان همیشه خوشبختی و لذت را مادون و آلام را مافوق انتظار مییابد . نه فقط لذت بر عذاب غالب نیست بلکه با آن برابری هم نمیتواند بکند؛ اگر میل داشته باشید منظره حیوانی که حیوان دیگر را دریده و میخورد بحاطر آورده و لذت آنرا که میخورد با عذاب طعمه مقایسه نمایید . آیا ممکن است از حیث کمیت و کیفیت لذتی را که در سده میبرد با عذاب طرف مقابل برابر دانست !

در مورد هر دردی مؤثر ترین مایه تسکینی که برای ما فراهم باشد اینست که بدبختی تر از خود را در نظر بگیریم . البته این درمان مبتدل را که در دسترس همگی است نمیتوان از راه لاعلاجی علاجی محسوب داشت ولی باید دید این دارو نوعاً چه نتیجه ای برای بشر دارد . ممانند کوسفندانی هستیم که با حضور قصاب در چمنی سرگرم بازی و چرا بوده و توجهی ندارند باینکه صاحبشان آنها را تحت نظر گرفته است تا بداند کدام يك باید زودتر ذبح شود . در خوشترین ساعات زندگانی ما چه میدانیم که دست تقدیر چه پیش آمدنی برای ما تهیه می بیند : بیماری - ظلم - ورشکستگی - کوری یا جنون ؟

هرچه را که میخواهیم بدست بیاوریم در مقابل ما مقاومت مینماید، در جلوی هر اراده ما يك اراده دیگری خصمانه سینه سپر میکند . در تاریخ مال جز جنگ و شورش نمی بینیم - ایام صبح بمنزله وقفه های کوچک و تنفسهای موقت و از انقاقات غیر منتظره است . زندگانی افراد نیز عبارتست از جدال سرمدی با فقر و فاقه و مالخویا و دلمردگی و با هموعان خود .

انسان بهر کجا و در هر مرحله ای از زندگانی که قدم میگذازد با دشمنی رو بروست : زندگانی يك جنگ بدون امان و متار که است که شخص باید مجبوراً آن آخرین نفس اداعه داد، و اسلحه بدست هلاک شود .

عذاب زندگانی يك همدست خیلی توانا با خود دارد و آن سرعت گردش ایام است که مانند زندانبان تازیانه بدستی مدام پشت سرانسان آمده و بدون اجازه نفس کشیدن او را بسوی پایان عمر میراند. فقط اشخاص مالجولپائی و دلمرده و بیزار از زندگانی از جنگال این دژخیم آزاد هستند. همانطوریکه اگر فشار هوا نبود اجسام متلاشی میگردیدند هرگاه بار سنگین فقر و فلاکت و فشار رنجهای بیمصرف از دوش انسان برداشته میشد یقین بدانید که غرور چنان غلو مینمود که بشر خود را نابود ساخته یا دستخوش بی شعوری و هرج و مرج و جنون میگردد. لذا دزهر موقعی باید هر کسی يك سلسله گرفتاری و درد و فلاکت داشته باشد همچنانیکه هر سفینه ای يك مقدار بار سنگینی میخواهد تا بتواند موازنه را روی آب حفظ نموده و مستقیم حرکت کند.

حصه ای که در زندگانی تقریباً نصیب تمام افراد بشر شده عبارتست از رنج - عذاب و فلاکت. اگر بنا بود که تمام آرزو ها بلا درنگ بر آورده شود زندگانی چگونه گذشته وقت انسان بچه مصرفی میرسید؟! فرض کنیم مملکتی وجود می داشت که در آنجا فراوانی بحد کمال بود و تمام مایحتاج خود بخود میروئید و جوجه های کبک پس از کباب شدن پریده و داخل دهن انسان میگردد و هر کسی محبوبه خود را بدون هیچ اشکال بدست آورده و کامیاب میشد. هرگاه بشر را بچنین مملکتی کوچ بدهیم نتیجه این خواهد بود که برخی در اثر دلبردگی و سیر شدن از زندگانی انتحار نموده گروه دیگری بچنگ و مقاتله پرداخته و بیشتر از آنچه که طبیعت تحمل و ایجاب میکند مایه عذاب یکدیگر خواهند شد. بنا بر این بشر شایسته همین زندگانی است که دارد و هر قسم زندگانی و عرصه زندگانی که غیر از این باشد بحال او مناسب نخواهد بود.

در حقیقت عدم توانائی بشر باینکه آتیه را بداند بزرگترین خوشبختیهاست. ما در ادایل جوانی چشمان خیره خود را بطرف تقدیر و آینده میدوزیم مانند اطفالی که در نمایشگاه با منتهای شغف و بی صبری منتظر بالا رفتن پرده میباشد. در نظر کسیکه مطلع باشد آینده چه بوده و چه چیز هائی را در بر دارد این اطفال متهمین بیگناهی هستند که محکوم باعدام یعنی محکوم زندگانی آند و هنوز از مفاد حکم اطلاعی ندارند. با اینکه هر کس میداند که آتیه ناخ است همه مایلند زودتر بسن بالاتری برسند. وضعیت را میتوان اینطور خلاصه کرد: « امروز که بدبود روز های دیگر بدتر خواهد شد تا آنکه بدتر از بدتر فرا رسد »

هرگاه تا حدیکه در حیطة امکان و تخمین است حاصل جمع آلام و فجایع مختلفه را که در گردش روزانه خورشید دیده میشود مورد دقت قرار بدهیم بی اختیار خواهیم گفت:

« کاش حرارت این آفتاب جان بخش در روی زمین نیز مثل کرهء ماه بی نور و نتیجه بود و اثرات زندگانی ازین سیاره زائل میگردد »

از طرف دیگر باید زندگانی بشر را بمنزله يك مرحله با پیش آمدی دانست که موقتا و بلاجهت سعادت ابدی یعنی نیستی را در هم و معلق نموده است. کسی هم که زندگانی برایش نسبتاً قابل تحمل است بمرور ایام احساس میکند که این عمر جزء و کلا افسانه و فریب است و حاصلی ندارد جز شکست امید. آنانکه زندگانی چند نسل را دیده باشند وضعیت کسی را دارند که پشت پرده ای نشسته کراراً و متوالیاً يك بساط خیمه شب بازی را تماشا میکند ولی میداند که همان حقه ها و تردستی ها در هر نیاپشی تجدید میشود. خیمه شب بازی برای چنین شخصی که از اسرار آن مطام است چه تماشائی دارد؟

انسان وقتی می بیند چه اسراف و گشاد بازیهای بیربطی در خلقت و طبیعت بکار برده شده است دیوانه میشود! این همه ستاره های ثابت و خورشید های بی شمار که در فضای بی پایان میدرخشد کاری ندارند جز روشن کردن سیارات مسکون یعنی معرکه های فلاکت و بیغوله های آه وناله. بفرض اینکه زندگانی در یکی از سیارات عم خوشتر باشد بالاخره این خوشی چه حاصلی دارد جز ملال و دلمردگی. اگر باور ندارید بطرف کرهٔ مسکون خودمان توجه کرده و بنگرید که مردم عموماً مستحق ترحمند و وضعیت احدی قابل آرزو و غبطه نیست.

زندگانی تکلیف و دینی است که باید بامرک بری شود. هرگاه رفع احتیاج و شهوت موجب و محرک عمل تناسلی نبود و اگر بنا بود که عمل مزبور از روی تعقل و دور اندیشی انجام بگیرد قطعاً نوع بشر معدوم میگردد زیرا هر نسلی بنسل آتیه رحم میکرد و حاضر نمیشد که بار سنگین زندگانی را بدوش دیگران تحمیل کند.

دنیا جهنم است و ساکنین آن بردو قسمند: دیو های عذاب و ارواح معذب البته جمع کثیری معترض خواهند بود که این فلسفه متضمن هیچ نوع تسکینی نبوده و دلخوش کنک نیست زیرا من فقط حقیقت گوئی میکنیم و حال آنکه مردم میخواهند من هم مثل سایرین بگویم: «صانع هر کاری که کرده خوب کرده و بر مشیت او ایرادی نیست». اگر این قسم جملات را تالابید بروید در کیسا گوش کنید و دست از جان فیلسوفها بردارید - لاقول توقع نداشته باشید که آنها اصول و عقاید خود را با شرعیات شما تطبیق نمایند. آنانکه مطابق دلخواه شما مینویسند فیلسوفهای دروغی و مردمان متملق و یستی هستند - شما میتوانید هر عقیده و اصلی را که میل دارید باین قبیل نویسندگان سفارش بدهید برایتان تهیه کنند بعلاوه برای شما اشکالی ندارد که معلمین رسمی فلسفه را همه نوع رهن منت قرار داده و بطرف عقاید خوش بین و فرمایشی سوق بدهید!

میگویند برهن عالم را از روی گناه با اشتباه خلق کرده و باینجهت خودش نیز درد نیامانده و خواهد ماند تا جزای این عمل را کشیده و از راه ریاضت گناه خود را باز خرید نماید ... بسیار خوب، بودائی میگوید در آغاز کار همه چیز در سکوت و صفا و نجات شعاع ملایم آفتاب و سعادت مطلق و سرمدی که نامش را «نیروانا» گویند واقع بود لیکن در اثر هرج و مرج و تشویشی که علت آن نامعلوم است دنیای امروزه پدیدار گردید و بشر باید با ریاضت و توبه نیروانای از دست رفته را پس بگیرد. نسبت با ایجاد عالم این طرز فکر از نقطه نظر مادی تازگی ندارد و میتوان قبول کرد که قبل از تشکیل کنونی دنیا مانند گرد باد و در حال بهم خوردگی و اختلال بوده و خورشید ما از آن ظاهر گردیده است لیکن برای ما عقیدهٔ مزبور از حیث مفهوم اخلاقی اهمیت دارد و بعبارة آخری باید گفت که اشتباه و گمراهی بشر دنیای طبیعی و آمارا روز بروز بدتر کرده و بالاخره بحال کنونی انداخته است ... نسبت باین عقیده هم حرفی نداریم.

بعقیدهٔ یونانیها عالم و خدا باین معلول يك علت و احتیاج نامعلومی میباشد. این طرز فکر نیز خالی از مزیت نیست چه راه حلی است که در اثر سادگی زودتر قبول شده تا مدتی ذهن را تسکین میدهد

۱ - شوپن هاور دردانشکدهٔ برلن که حقوق و عاظ را از روی عدۀ شاگردان و مستمعین میدادند مدتی مشغول و عظم شد ولی بواسطهٔ تازگی افکارش مستم زباید پیدا نکرده و مساعدتی ندید و استعفاء کرد. چون خودش تمول کافی داشت غالباً میگفت برای کار کردن در فلسفه شخص باید بی احتیاج هم باشد - مترجم

بنا بگفته گروهی دیگر اهورامزدا دائماً باهرین درجدال است. این هم مطلبی است. اما چیز باور نکردنی و حیرت آور حرف یهودیه است که میگویند خدای بنی اسرائیل از روی کمال اراده و بصرف اینکه میلش کشیده بود با کمال سرور و حضور قاب این دنیای ابدار و وادی اشک را خلق کرده و از عمل خود نیز فوق العاده راضی است! واقعاً از این حیث باید در ردیف تمدنها مذهب یهود در پست ترین درجات قرار داده شود. بفرض اینکه عقیده لیبینتس^۱ مقرون بحقیقت بود، و این دنیا را بطوریکه مشار الیه گفته است بهترین دنیا های ممکنه محسوب داریم عقیده مزبور مدوک و دلایلی بر کمال صنعت نخواهد بود چه آفریننده که دنیا را بوجود آورده مفهوم امکان را. نیز خالق نموده و بنا بر این چرا کاری نکرده است که وجود دنیای بهتری امکان پذیر باشد نکبت و فلاکتی که این دنیا را فرا گرفته است نشان داده و فریاد میزند: عقیده باین که « این دنیا دنیای کامل و بی عیبی بوده و اگر هم نقصی داشته باشد در اثر مشیت آفریننده است » عقیده غلطی است بعلاوه همان شاهکار خلقت و کل سرسید مخلوقات یعنی انسان بیقواره که کاریکاتور مضحکی است بحدی ناقص و معیوب است که جای حرف باقی نماند. این بی آهنگی و عدم تناسب در آفریده شدن آدم هیچ داعی ندارد و راه حلی برای خوب دانستن آن متصور نیست و حال آنکه آلام و فلاکتها قابل فهم و توضیح و مدار کی هستند بر قول خود آنها اینکه کیفیت دنیا را مواد تقصیر بشر دانسته و بنا بر این معتقدند که طبعاً دنیا نباید بهتر از این باشد.

در صورتیکه وضعیت دنیا از اراده کاملی بوجود آمده باشد قهراً ابناء بشر در مقابل فلاکت و آلام صاحب آن اراده را مورد بازخواست و کنایه های تلخ قرار خواهند داد ولی اگر قائل بشویم باینکه عالم زاده تقصیر خود ماست مسئولیت این همه فلاکت متوجه وجود و شخص خود ما بوده و بجای تولید کینه نسبت بخالق موجب شرمساری و شکسته نفسی خودمان خواهد گردید و ما را در دریای عمیق فکر و تأمل فرو خواهد برد و هر کسی با خود خواهد گفت: ما اولاد پدر های منقرض و آلوده ای هستیم که با هزاران عیب و نقص بدنیا آمده ایم و علت اینکه زندگانی ما این اندازه مفلوک است و مرگ مهیب هم دریایان آن قرار گرفته این است که بشر باید الی الابد غرامت و کفاره گناه و گمراهی اسلاف را اداء نماید.

مسلماً منشا دردهای بی شمار این عالم همان گناه کبیره خود بشر است. البته ما این رابطه علت و معلول را از نقطه نظر ماوراء الطبیعه تلقی می کنیم نه از نقطه نظر مادی و عملی. بهمین جهت در مورد گناه کبیره آدم و حوا من با توریه موافقم. در کتاب مزبور این موضوع تحت پرده استماره و تمثیل قرار گرفته. ولی بنظر من یگانه حقیقتی که در کتاب توریه وجود داشته باشد همین است و بس زیرا جای انکار نیست که زندگانی ما شباهت عجیب و جالب توجهی دارد با جریان و کیفیت عقوبتی که از اثر یک جرم و یا یک تمایل یا شهوت نا مشروع شده باشد.

اگر خواسته باشید که گذارگاه زندگانی را بخوبی پیموده و علی الدوام نسبت بحقایق آن بینا و دقیق باشید و بعبارت اختری یک قطب نمائی برای هدایت خود در دست داشته باشید عادت بکنید باین که زندگانی را یک محبس و عقوبتگاه تلقی نمائید. عقلاء تمام اعصار از قبیل برهمن و بودا و

۱- لیبینتس نویسنده خوش بین آلمانی است که میگوید این دنیا بهترین دنیاهایی است که در حیطه

امکان باشد و این گفته او خیلی مشهور است و موافقین و مخالفین در باب آن قلم فرسائی زیادی کرده اند.